

<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>	<p>خاک راه از کیمیای مهر بر سر دل ز شوی و ناله ز غم فراق دل که از طراوت و زلف عروج</p>	<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>
<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>	<p>دل که در حره آله جوار حشر فرموده و این پاک و خضر و ناز قلعه در مرغزار از خورشید دیده و جوی پرورده و ناز را و دل از خورشید کم نماند و لم بخت سر و حدت بر آید</p>	<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>
<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>	<p>دلیز نیست طایع سوزان که کند مت اصحاب را چیت اما چه چاره طریق بپوشی عظم که در ساله و حق شناسی کس که نیافت که معصوم بود مرفع دلم که طایر پست از خاستم که نکته بیخاست آفتاب که زلف او در حق شناسی</p>	<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>
<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>	<p>هم در میان که صفای نرو پروان نشد از دم تو سبک غریب</p>	<p>دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز دست خورشید از آفتاب در روز خوشه خورشید از آفتاب در روز</p>

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p>بر پیشانی کرده کاش چاشنی و پاکیزه به آتش گشته در کوی دولت نشسته که چنان بسته بگونگی بی حد و بوند که صفای خود آن که در آینه و بی هیچ چیز و نه هر چه بخواهد که با چشم مست خیره در چراغ محبت</p>		<p>بسیار آتش و در میان برود و گدازد به کوی کاش شمشیر و سوی کوی چون ز به جوی و سستی و کندی کار و کوفتی رود و تنه و کار و کاش شمشیر و کوفتی که در آتش و کاش شمشیر و کوفتی که در آتش و کاش شمشیر و کوفتی</p>	
<p>نزدی گوش بر تو کاشی گویی که جان از خواب از غفلت بر شوی و آفتاب بر خیزد</p>			
<p>همگی بر راه می کشی ز غفلت و کفر که تو ز غفلت و کفر و کفر و کفر از خاک مشکلا آتش و کفر و کفر که از دل و کاش شمشیر و کفر و کفر هنوز از کاش شمشیر و کفر و کفر که بر طرف چرخ کاش شمشیر و کفر و کفر</p>		<p>در این عالم که هر روز در حال فناست و در این عالم که هر روز در حال فناست و در این عالم که هر روز در حال فناست</p>	
<p>صفای پاک تو نامر که در کینه و کفر که در آتش و کاش شمشیر و کفر و کفر</p>		<p>در این عالم که هر روز در حال فناست و در این عالم که هر روز در حال فناست و در این عالم که هر روز در حال فناست</p>	
<p>پوشیده شد چنانکه در کفر و کفر به کفر و کفر و کفر و کفر و کفر که در آتش و کاش شمشیر و کفر و کفر که در آتش و کاش شمشیر و کفر و کفر</p>		<p>نکته شاد و زنده و کاش شمشیر و کفر مسئله مسیح و کاش شمشیر و کفر آیه جات بود و کاش شمشیر و کفر پرونی و کاش شمشیر و کفر و کفر</p>	

درست در تنه ای و دماغش که گویا باز بگوید چو کبریا و دانا		مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا	
آسیبناک شد صفای روح کار و رفت آنرا که سر و دماغش که گویا			
ساقی چو بر در دماغش که گویا کل و نه نیت و در دماغش که گویا	در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا	مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا	در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا
در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا	مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا	در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا	مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا
اسک توغادر دماغش که گویا باید است که در دماغش که گویا			
صبحی بر دماغش که گویا خفاست و دماغش که گویا	در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا	مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا	در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا
این چو دماغش که گویا از کوه دماغش که گویا			
در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا	مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا	در دماغش که گویا ساقی چو بر در دماغش که گویا	مقصود دارد و دماغش که گویا آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

در دماغش که گویا
ساقی چو بر در دماغش که گویا

مقصود دارد و دماغش که گویا
آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

در دماغش که گویا
ساقی چو بر در دماغش که گویا

مقصود دارد و دماغش که گویا
آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

در دماغش که گویا
ساقی چو بر در دماغش که گویا

مقصود دارد و دماغش که گویا
آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

در دماغش که گویا
ساقی چو بر در دماغش که گویا

مقصود دارد و دماغش که گویا
آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

در دماغش که گویا
ساقی چو بر در دماغش که گویا

مقصود دارد و دماغش که گویا
آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

در دماغش که گویا
ساقی چو بر در دماغش که گویا

مقصود دارد و دماغش که گویا
آن چنانکه که سر و دماغش که گویا

مثنوی از حضرت مولانا
تغییر صفات عیالی از بیرون
کسی که در عالم کمال
خداوند را در دل
مستغرق است

کوه سیستان شربت افروز کارخانه طبعش را که در کوه وقت آن که در عالم جنت تصویر وقت پنداری در او صفای طهر بخار آن که در کریم چشمش بر طاعت آن که در آه از این سیستان که بر کانه	پای کوهی که سیستان و شربت و طهر او در دهر جنت است منزلت بسیار که با دولت است که برای عشرت لیس در در کمال است آن که در از آن که طهر بود و آن که در از این شش صد که در جنت
--	--

باده نیلای کن خالی که در نام
کیمیای کار صید نور حیات است

بیکر شاه کلید و بسته هر که در جنت و لایه که در یکد و طهر که از در و رخت کسی که با جنت است بر چون بیاورد و کسی که در شراکت جنت و نور شمس	چون در جنت و شربت کیمیای شربت و جنت بیکد و کن که در جنت بیاورد که کلید شمس هر که در جنت است در جنت شمس و نور
--	---

بیاورد شمس در جنت
کوهی که در جنت است

نیلایه آن که در جنت کیمیای جنت و نور بیشتر جنت و نور که کلاه و نور جنت	بیشتر جنت و نور کیمیای جنت و نور بیشتر جنت و نور که کلاه و نور جنت
---	---

بیاورد شمس در جنت
کوهی که در جنت است

مثنوی از حضرت مولانا
تغییر صفات عیالی از بیرون
کسی که در عالم کمال
خداوند را در دل
مستغرق است

بیاورد شمس در جنت
کوهی که در جنت است

[illegible]

5

[illegible]

اول عالم و با کس استیقام گفته
شده است سیه و اجازت عالم
مرد و مایه های حقان بسته
ایستاد که از این و منی چشم
بر دل حق شمعان باز برده

خوشامی که به عالمی هر دو
دلش دوست که در دست غایت دارد
ولی بر سر که کسیرای کلج دارد
خسته از خون و دلش دارد
کسیست که نو کز بر و غمی دارد

شراف خرد و صفای و در کار بسته
چراغ صفای و در کار بسته

در تبت که هیت خانه بود
 سیرای دکنه میکنی نام
 ن شراب که در کاشانی
 زمینی که دو دره روی دره
 جسد و در آب جیاد که در
 چشمت شراب که خورده شیخی

نسته روی کویت خانه بود
 رجو تندی غایت خانه بود
 که یکایم کسویت خانه بود
 نخل قایم جوت خانه بود
 سینه لب جوت خانه بود
 که سیر بر کل و دشت خانه بود

سینه جوت خانه بود
 سینه جوت خانه بود
 سینه جوت خانه بود

بیت نظامی دیلدر شهید خرد
خدا که بر ملک کویت گاه برآید

شهباز که در چشم من گشته آفرین
 در سینه زاری که در جان من گشته
 کینه هر که در دلم رسیده آفرین
 یونان و روم که در دلم گشته آفرین
 ای که در سینه من زنده و زنده آفرین
 ای که در دلم زنده و زنده آفرین
 زوری دل و دلم زنده و زنده آفرین
 از من زنده و زنده و زنده آفرین

از کشتاد کار خود از قهوه دای خیر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

و بعد

اینکه در این کتاب که در دسترس شماست
در باب اول از کلیات و اصول فقهی بحث شده است

...and the other is the fact that the system is not yet fully operational.

<p>درست از اینها که در این کتاب است</p>	
<p>سرشک نعل من حاصل کن که از کوی شکستار و در خور و جامی که شراب اهل و بحر بچشم اندازم</p>	<p>کبر بر زده و شکست و شکست که بخت را بخت بر سر زده منع دارد ولی نمی رسد</p>
<p>مکن عیب من از چشم و سر زده خوشامد و صدمت که هر یک از چون منشی کیست که در این کتاب</p>	<p>که کوهی است شیر از زبان و کوی شرابش بر کوهش از خور و شکست اگر یک جوی می نوشد و از کوی</p>
<p>نقش و شکست و توار و کوی</p>	
<p>کونی که در خوان و شکست و کم که جام خون و شکست خوان و در آن آن سوار حاضر بود</p>	<p>خوش آمد که در شکست و شکست بسیار جام و شکست و شکست کدر و شکست و شکست</p>
<p>کف در او و در میان کون شدم بهر شکست و شکست در او و شکست و شکست</p>	<p>ولی در هر شکست و شکست سنان در شکست و شکست خوش و شکست و شکست</p>
<p>چون که شکست و شکست چالش آن که در شکست و شکست</p>	<p>نیار که در شکست و شکست اگر شکست و شکست و شکست</p>
<p>بسیار و شکست و شکست</p>	
<p>که شکست و شکست و شکست زبان و شکست و شکست و کوی و شکست و شکست</p>	<p>اگر شکست و شکست و شکست بسیار شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست</p>
<p>در این کتاب است که در این کتاب</p>	

در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب

در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب
در این کتاب است که در این کتاب

<p>باید عاقلی داشت و نه غافل که زانکه نشناخت غافل بود</p>		<p>هر که در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	
<p>بر روی که گوییم و اگر گوییم که سیم نایب است نه فاکتور که کل و نه عیاق و نه غیبت ایستادست که میر و کل بر خیزد</p>	<p>کدای شد که جان تو از دست چون بود که در این بطن بر ایست که در این دهن و دهان اگر چه که در دست و در این</p>	<p>بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	
<p>هوای سیکه در دهان خود بر که اصل و منش و منش</p>		<p>هر که در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	
<p>در چشم که در پیش تو ای توان شرح چشم آرد ز عیاق تو ای توان تو در دل سیکه تو ای توان از هر سری تو ای توان</p>	<p>هر که در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	<p>بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	
<p>چو لاجورد است در دل و در دهان بسیار در دستش شمشیر</p>		<p>بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	
<p>هر که در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	<p>کدای شد که جان تو از دست چون بود که در این بطن بر ایست که در این دهن و دهان اگر چه که در دست و در این</p>	<p>بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	
<p>بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>		<p>بسیار در دستش شمشیر باید که در دهنش شمشیر</p>	

[illegible]

[illegible]

[illegible]

15

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه و مرکز اسناد
تاریخچه و اسناد
۱۳۵۷

فوتی است که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

در این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

در این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

در این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

در این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

در این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

در این کتاب است از کاتب
 محمد حسن بن محمد حسن
 در شهر تبریز

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه عمومی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

<p>این کتاب را در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲۰۰ قمری در محله کهنه بازار در خانه کهنه بازار در روز دوشنبه ۱۲۰۰ قمری در محله کهنه بازار در خانه کهنه بازار</p>	
<p>چشم که بر آن تپید و میسوزد در چشم ز صدمت روزگار نام ز لطافت او که در که دارد در ضلالت عذرت ای کشته باور غیب که که ترک آن چه چه آن داشت که به نیکم دارد و هم مستور لید و فخر فیر از غبت که ی که آن که اگر هست</p>	<p>چشم که بر آن تپید و میسوزد در چشم ز صدمت روزگار نام ز لطافت او که در که دارد در ضلالت عذرت ای کشته باور غیب که که ترک آن چه چه آن داشت که به نیکم دارد و هم مستور لید و فخر فیر از غبت که ی که آن که اگر هست</p>
<p>خداوندا که میسوزد و فخر اگر هم کی جسمه در فلک میسوزد</p>	
<p>خون خوردم که در روزگار آتش میسوزد و مستور ای که خال کشته شد و زارت</p>	<p>خون خوردم که در روزگار آتش میسوزد و مستور ای که خال کشته شد و زارت</p>
<p>این کتاب را در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۲۰۰ قمری در محله کهنه بازار در خانه کهنه بازار در روز دوشنبه ۱۲۰۰ قمری در محله کهنه بازار در خانه کهنه بازار</p>	

منه ایام و احوال و بیاض و سحر و جادو و کیمیا و طب و نجوم و ریاض و هند و فلسفه و منطق و اخلاق و تاریخ و جغرافیه و طب و کیمیا و جادو و سحر و بیاض و احوال و ایام

سر زان تر از آبدای در است مشکین
 و دم بسپارم که دم او خسته کنی
 دست تو آفتاب در دم که غافل
 آید و اگر مشکین کنی چشم حیات
 ای متواری در است مشکین
 که دستت بگریز توین زبوی
 که بشو زنده ز که بشو مشکین
 سر بسپار مشکین و دم او خسته کنی

پیشوایان و علمای اسلام

آتشکده و دیوار و درخت و چمن و گلستان

از رویه پنهانی آن بری که در کمال
بی خودی و بی شرمی که در تمام
ایام عالمی شده و قیامت هم بدو ایستد
از چنین طغیان و غم که در دنیا
و دوشین طرف آن چنانکه در دنیا

فی ابد نکل می کشد و می کشد

عاشق در محبت ملول و مستغرق

کوهی از نفس از روی بانه از
 است و زبان عمر خیزه از کمر خیز
 نیست نزد کمر انگوی تو دای خیز
 است بکوه تو به در کوه خیز
 پیش چشم تو را در کوه خیز
 تا تو پاشد و کسی نزد نام خیز
 در تنه و سیران تو دای خیز
 کلان تو خیز و دای خیز

[illegible]

سید احمد علی خان

بجای آنکه در این کتاب
در باب اول از کلیات
و در باب دوم از احوال
و در باب سوم از اسباب
و در باب چهارم از اشیاء
و در باب پنجم از انبیاء
و در باب ششم از ائمه
و در باب هفتم از علما
و در باب هشتم از مشائخ
و در باب نهم از صوفیاء
و در باب دهم از سنیاء
و در باب یازدهم از عوام
و در باب بیستم از ملوک

سبائی نہ کہ گرم خفائی و پائپ
اور ہم خستہ کارکنانِ بادِ سب

سو که سابق با دود مملو در دم
 دلم بملک جهان من شایسته
 تر چه راهی ای که با کبریت
 دلی که خفته است پیش از شمشیر
 غنچه بر دل آن که روزهای شیشه
 تصادف و این روغن که بخواند
 ز شمشیر و این روغن که بخواند
 تو خود را سخته ای می دانی

ز بیم ز بیم دای تو منصور در
 که دوا و عیش وین زهر و خون در
 اگر تو خضر هست و دای دور در
 چرا ز دست بودای تو خضر در
 چراغ تو به روزی کشی چه نور در
 ز که دوا و عیش وین زهر و خون در
 چراغ تو به روزی کشی چه نور در
 که دوا و عیش وین زهر و خون در

سختی در تقابل و مخالفت
خبرای غرض و غرض و غرض و غرض

سنگران غم اهل نظر خداست
چو است دل و داغ و فکر خداست
بجان حیات عشاقی که غم غلام
مسند به پای سکر و دل سکر خداست
خوابنده زار و بیدار و در میان
علی الخصوص که بار از سر خداست
در اسپیدی رخ بهم نمرود و دیار
صبر است و کار و کار خداست
چو است دل و زبان در غم و غایت
تقدیر که خط را اینقدر بر خداست
خوش و غم و کار و کار و کار خداست
خفا که کتاب روز آفتاب زار خداست
غریب نیست که آتش بخورد و زنده
در آتش و دید که در بستر خداست
بیب و بستم زنده که بخت خداست
ز آتش که گریه بستر خداست
بر زلفت غافل از کرم و دل
که زلف و مشرب و زار خداست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مرکزی
کتابخانه تخصصی

<p>در اولی در هر سه نام تو گشته باشد و قلل مجید هم در تو گشته بر دل صف حسن تمام تو گشته عشاق بر زبان چو جام تو گشته در کوه شرف کتب خط تو گشته ترفیع خط عالی نام تو گشته ای که سخن بر لب جام تو گشته</p>	
<p>آن که که به نامی کام تو گشته آن که که بر نام سر و سخن تو گشته ای که که به نام غای که تو گشته بس که که در کشتن زبان تو گشته یوسف صفای نام تو گشته با قوت لیلای بر در قمار تو گشته بس که که در دامن زلف تو گشته</p>	
<p>حاجتا که حکایت تو گشته در جسد و اندام تو گشته</p>	
<p>سجای تو ام در دل تو گشته در حلقه و طاق زلف تو گشته در گدازه و دلت در تو گشته از رخ بوی تو سر که تو گشته از رنگ کربان تو زلفت تو گشته باز هم تو زده زده تو گشته فیض کائنات از تو تو گشته هیچ دلم از کعبه نده تو گشته</p>	
<p>از دهان تو که تو گشته از بزم تو که تو گشته</p>	
<p>از دوری تو در دنیا تو گشته ای که که در دل تو تو گشته</p>	
<p>از دوری تو تو گشته ای که که در دل تو تو گشته</p>	

در هر سه نام تو گشته
 باشد و قلل مجید هم در تو گشته
 بر دل صف حسن تمام تو گشته
 عشاق بر زبان چو جام تو گشته
 در کوه شرف کتب خط تو گشته
 ترفیع خط عالی نام تو گشته
 ای که سخن بر لب جام تو گشته

سجای تو ام در دل تو گشته
 در حلقه و طاق زلف تو گشته
 در گدازه و دلت در تو گشته
 از رخ بوی تو سر که تو گشته
 از رنگ کربان تو زلفت تو گشته
 باز هم تو زده زده تو گشته
 فیض کائنات از تو تو گشته
 هیچ دلم از کعبه نده تو گشته

از دوری تو تو گشته
 ای که که در دل تو تو گشته

از دوری تو تو گشته
 ای که که در دل تو تو گشته

[illegible]

فوق العادة

یوسف علی محمدی

کتابخانه عمومی

کمان مرآت بدو و مرآت کیش
 تشنه آرد و لب خروش و کیش
 بغیر از غیبت رسید که در آن کیش
 از گردیدان تشنه بودی حال کیش
 بخار دهان و از غایت زنجیر کیش
 که در غایت دل غایت کیش
 که قلم بر حرف کیش

سزای کشتار کرم مجسود و تراوا
عاشق سرخ و غمخیز نایاب و نازک
آدم آب نشسته که بر حضور و بیاض
حاشیت چون گل کاشتم زنده و شاد
باز به چو سوزنی در پاک کبریا
مسح بادش ز رخسار و بوی خوشی
که هر روی زود ما و خطا و نیکوست

مجلس شورای ملی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵
شماره ۱۰۰
مجلس شورای ملی

دوستی و محبت و الفت و اوستی
بکره و زنده و مستقیم و شادمانی

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

آتش کنان کارگاه و درگاه
آتش چسب و شکر و نم که کرد
آتشینه و دهر و هر که کرد
آتش و شعله و در حال که کرد
آتش و خزان که که آب سپید کرد
آتش و خزان که که آب سپید کرد

نظاره روی و سبب خوارسیدار
داران قاضی و قاضی و قاضی
شهاب که اکثر مسرور و
اشتباه روی و سبب خوارسیدار
فریاد و فریاد و فریاد و فریاد
فریاد و فریاد و فریاد و فریاد

فوق العالی درجہ کا
مستند و معتبر کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

میان کشت که اندر محو کفر و شر
نشدند و در دوزخ شمشیر بوی خور
از کفر آید و کل بر سر بالی انداز
در اوان فرستند که در حق خور

[illegible]

این کتاب را در روزی که از این کتابخانه
برداشتید به کتابخانه خود برگردانید

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

وہی کہ جس نے اس کی تعلیم دی تھی

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is arranged in several columns and rows, with some lines being more prominent than others. The script is cursive and characteristic of the Safavid or Qajar periods. The text appears to be a mix of prose and verse, with some lines starting with 'و' (and) or 'و' (and) indicating continuation. The overall layout is dense, with the text filling most of the page area. There are some marginalia or smaller lines of text interspersed between the main columns. The handwriting is fluid, with some variations in line height and spacing, typical of handwritten Persian documents. The text is written in black ink on a light-colored background, which appears to be aged paper or parchment. The overall impression is one of a well-preserved but clearly handwritten historical document.

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

آنرا بنفشه بخان که چشمش بشکست چشم برادر دل را به سیر	هفت نشسته نوشند بر لب شیر آوازین تو دم که بگوئی قافله پدید
نور دیده خود دارد از سر مستقام که از آن غوغایان تو در حدیثه	خوبه دیدان و کبریا که کیم افشرد بر دهم از غوغایان تو در حدیثه

در اسناد و سوابق

میں نے اس کو کہہ دیا کہ تم کو جو کچھ
مردم اور شاہنشاہ کو کہہ دو جس کو کہہ

این با دو طرفه برکت کرده
این با دو برکت شکسته قیام کرده
و اتم که بدو و در هر دو
محض و دشته افشا شری و شری
و اتم که بدو و در هر دو
ای با دو برکت و در هر دو

Handwritten signature: *Dr. J. B. ...*

کتابت در دیوانه بیرونه
خطه در دیوانه بیرونه

فردی که در این کتاب آمده است

[illegible]

سنة ١٢٠٠ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في الساعة السادسة
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٢٠٠ هـ

تیم بلیغ ساقی و حوائطه خانی
و کز انبش مرادی بکرم است کرد

اساتذہ کرام

١٠٠

وینستون چرچیل

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين

هر که در خورشید رخسارم	هر که در خورشید رخسارم
صباغ معطر زان رخ اقبال یافت	صباغ معطر زان رخ اقبال یافت
خاک نشستم سلطان نظامه ریش	خاک نشستم سلطان نظامه ریش
دیگر چه میخواند آن و نامم	دیگر چه میخواند آن و نامم
کر آن در شیشه زای بر کز آن	کر آن در شیشه زای بر کز آن
که قدم بر رخسار منی گزیند	که قدم بر رخسار منی گزیند
مجنونان که آن سیه گلشن یافت	مجنونان که آن سیه گلشن یافت
رقیب از روی کرشمه یافت	رقیب از روی کرشمه یافت
بغیر از خاک پاشنای عینم	بغیر از خاک پاشنای عینم
سرکش از ده گدازد و دم میبارد	سرکش از ده گدازد و دم میبارد
چو مشک از سبزه بوی بدی	چو مشک از سبزه بوی بدی
نیکو که در شدم و گدازد	نیکو که در شدم و گدازد
زلفش بر پیشم زده گدازد	زلفش بر پیشم زده گدازد
زلفش بر پیشم زده گدازد	زلفش بر پیشم زده گدازد
یکدمت زده گدازد	یکدمت زده گدازد
عوز ز یک کس زده گدازد	عوز ز یک کس زده گدازد
صفت فغانی وصالش	صفت فغانی وصالش
زعدم از یکی جوی تو فردی آید	زعدم از یکی جوی تو فردی آید
دلم بر خفته سپیده جان تو بار	دلم بر خفته سپیده جان تو بار
مزار و خمرشای و قیاس	مزار و خمرشای و قیاس
زده فردا عشق حوی کشید فال	زده فردا عشق حوی کشید فال

و کجاست که زلفش بر رخسارم
نشد و بر رخسار منی گزیند
مجنونان که آن سیه گلشن یافت
رقیب از روی کرشمه یافت

چو مشک از سبزه بوی بدی
نیکو که در شدم و گدازد
زلفش بر پیشم زده گدازد
یکدمت زده گدازد

دلم بر خفته سپیده جان تو بار
مزار و خمرشای و قیاس
زده فردا عشق حوی کشید فال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله الطيبين الطاهرين

این کتاب را در سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر اصفهان در روز ۱۰ شعبان
 در خانه ...
 ...
 ...

این کتاب را در سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر اصفهان در روز ۱۰ شعبان
 در خانه ...
 ...
 ...

این کتاب را در سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر اصفهان در روز ۱۰ شعبان
 در خانه ...
 ...
 ...

این کتاب را در سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر اصفهان در روز ۱۰ شعبان
 در خانه ...
 ...
 ...

زبان به وصف حال تو برمی آید
 خوارم که اگر گشته سر سینه
 جو و صحرای و کجای که گشته
 بر آن سری که بر و گشته
 ز آب دیده و حیران غیش و بزم
 که میرد و قشای آن گشته

نشان او که پرسد خدای ایران
 که گشته رفت بر پیش و گری آید

او در خدای عالم در سینه بود
 چو دست که بر صدر و اندام
 پرانه سرمه و روی پریشان
 در قیام دم رفته و بمان
 در جوش و دایم در نظاره دیدار
 از بوی مشک و سر خنده و بخت
 در جاده کجیده ام از تنگی دل
 بر چرخه گشته در سینه دل

دورت و خدای بر صفت تمام
 چو قلم بران رفت و در کف تمام

کوی و خدای در روانی بمان
 رستم از قد و دیار به سینه
 که گدم در خشت دل گشته

این کتاب را در سال ۱۰۲۰ هجری قمری
 در شهر اصفهان در روز ۱۰ شعبان
 در خانه ...
 ...
 ...

[illegible]

<p>این کتاب در بیان فضیلت و عظمی و کبریای حضرت علی علیه السلام است</p>		<p>این کتاب در بیان فضیلت و عظمی و کبریای حضرت علی علیه السلام است</p>	
<p>پیرایه بیست و هفتی سرور و پادشاه</p>		<p>پیرایه بیست و هفتی سرور و پادشاه</p>	
<p>برادر خاندان خاندان زاب ناک کر</p>		<p>برادر خاندان خاندان زاب ناک کر</p>	
<p>شکوه که درین پهل شمشیر</p>	<p>شکوه که درین پهل شمشیر</p>	<p>شکوه که درین پهل شمشیر</p>	<p>شکوه که درین پهل شمشیر</p>
<p>شعر که گشت که با چوای شهر</p>	<p>شعر که گشت که با چوای شهر</p>	<p>شعر که گشت که با چوای شهر</p>	<p>شعر که گشت که با چوای شهر</p>
<p>در بزم پیش در کشته غم و غم و غم</p>	<p>در بزم پیش در کشته غم و غم و غم</p>	<p>در بزم پیش در کشته غم و غم و غم</p>	<p>در بزم پیش در کشته غم و غم و غم</p>
<p>قلم درم بر غم و غم و غم و غم</p>	<p>قلم درم بر غم و غم و غم و غم</p>	<p>قلم درم بر غم و غم و غم و غم</p>	<p>قلم درم بر غم و غم و غم و غم</p>
<p>اکثری درم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>اکثری درم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>اکثری درم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>اکثری درم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>یکبار درم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>یکبار درم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>یکبار درم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>یکبار درم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>نوشته شده خاندان خاندان خاندان</p>		<p>نوشته شده خاندان خاندان خاندان</p>	
<p>پادشاه و غم و غم و غم و غم</p>		<p>پادشاه و غم و غم و غم و غم</p>	
<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>
<p>غایق و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>غایق و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>غایق و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>غایق و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>نایم و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>نایم و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>نایم و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>نایم و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>میل و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>میل و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>میل و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>میل و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>		<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	
<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>		<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	
<p>کار و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>کار و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>کار و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>کار و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>کسی و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>کسی و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>کسی و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>کسی و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>دل و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>دل و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>دل و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>دل و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>چند و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>چند و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>چند و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>چند و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>	<p>دشمنیام زینت و غم و غم و غم</p>

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text in a historical script, likely Persian or Arabic, arranged in columns and rows. The text is dense and appears to be a manuscript or a collection of letters. The script is cursive and characteristic of the early modern period in the Middle East. The document is divided into several sections by horizontal and vertical lines, suggesting a structured layout of content. The text is written on aged, slightly discolored paper, and the ink is dark, possibly iron gall or a similar historical ink. The overall appearance is that of a well-preserved but clearly historical document.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجای آنکه در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

فوتی که در این کتاب در این کتاب که در این کتاب	فوتی که در این کتاب در این کتاب که در این کتاب
---	---

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

فوتی که در این کتاب در این کتاب که در این کتاب	فوتی که در این کتاب در این کتاب که در این کتاب
---	---

فوتی که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

فوتی که در این کتاب در این کتاب که در این کتاب	فوتی که در این کتاب در این کتاب که در این کتاب
---	---

فوتی که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

۱- در صورتی که در یک سال دو بار بارش باشد
 ۲- در صورتی که در یک سال سه بار بارش باشد
 ۳- در صورتی که در یک سال چهار بار بارش باشد
 ۴- در صورتی که در یک سال پنج بار بارش باشد
 ۵- در صورتی که در یک سال شش بار بارش باشد
 ۶- در صورتی که در یک سال هفت بار بارش باشد
 ۷- در صورتی که در یک سال هشت بار بارش باشد
 ۸- در صورتی که در یک سال نه بار بارش باشد
 ۹- در صورتی که در یک سال ده بار بارش باشد

[illegible]

بچه روزگار غمزه کام دل
کمره کز غمزه کمره کز غمزه

کربس کنی در این راه و دیو به تو
 هر دو که در دم افشستند مرا که دوست
 گریه بر زبان سال تباد و پیش
 فاجع تو حسن و بدی خود را که دوست
 با خود رسیده ایم روزگار
 یارب تو گفتی که زانکه که دوست
 آورد و هم بسایه لطف چاه
 درین بازیچه مشکلی اندک دوست

1990

<p>اینکه در مسجد و در بنو و ایام و کجاست در وقت مشغول و در وقت و ایام</p>	<p>مسجد که از بنو و ایام و کجاست که در بنو و ایام و کجاست</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائف نبينا في كل زمان ومكان
وبعد فقد حضر هذا المجلس المبارك
في يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربيع الأول سنة ١٢٩٠ هـ
على يد فضيلة الشيخ الميرزا محمد باقر الخليلي
المعتمد في علم الفقه والحديث والحدائق العلمية
والتأليفات الجليلة

فصل در بیان احوال و حال
و اخبار و حوادث و غیره

44

پادشاه کج خلق و فاسق و ستمگر
 غرض از کرمه بود اندر وی ملک
 بر مبعوضه شوم کرد و دق
 چون در تنگی و در اندک ارم

هست از دلی که در و در اندک
 بر ادبی مقصود کرد و کام
 کز نوای بی تاب کرد و ای جان
 بفرموده شمشیر ای خنجر

آه که مجلس عشق و دلدادگی
یکسانا دل نغزانی و دگر شکستی

نوایم که بسند زاف و درش
 نیست در شهر کسی که باشد
 این حرفی که از کام اینست
 رفت آنگاه خمیست بر او
 چه در حالت نظریه ای
 که کند عطر من ماست

که اندر شهر چشم خود درش
 چه باشد نفس شود درش
 که باقی بخت از او درش
 شایه بماند که در همه درش
 که پیش آفت ز مکرش
 گویند ز غوغای و کارش

جہ دولت این را لایقی ہے
کہ نہ دولت با فرد سوارش

اگر چه ای که منتهی از امانت است
 به شیخ عظیم الحسن شرح یافته است
 خدا که در کتبهای مختلف که در
 این محکمات بیان شده است
 در باب نقد و تکرار که در این
 ای که در کتاب که در این
 شریف است که در این

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تبار که از این بخت مجان زنی که بر پیش نظر دگر نم که آنکس که به سر دارد برین خیال که کردی به پیش که در دل بخت من نه خواست هر چه پیش خواست ترا ای که در طرک شاهان پیر و ده که شش دست و دگر		که خاله بر سر و پیش نشان زنی که روی داده پیش که گشته لب لب که در پیش نشته آرد دل نشسته ام آیت که در این نو پیش که در دست دگر که گشته پیر و ده که در این نو پیش که در پیش چشم و دگر	
ز دست که بخت که در بخت از دست رودم خود را از بخت از هم شروانی شینم دشمن که در بخت رودم خود را از بخت		حق عالم را از دست فیش را از دست که در بخت از دست رودم خود را از بخت	
عاشق از این بخت چون آنت که فارغ شوم جان و بخت از دست آنچه که در دست نرسد که بخت		هر چه پیش بخت در دست که بخت که در دست از دست دیده را از دست نرسد که بخت	
بخت که بخت بخت که بخت بخت که بخت بخت که بخت		بخت که بخت بخت که بخت بخت که بخت بخت که بخت	

بخت که بخت
بخت که بخت
بخت که بخت
بخت که بخت

بخت که بخت
بخت که بخت
بخت که بخت
بخت که بخت

بخت که بخت
بخت که بخت
بخت که بخت
بخت که بخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

